



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده عدم ولایت بر غیر

تاریخ: ۲۶ آذر ۱۴۰۱

موضوع جزئی: ولایات معمول از طرف خداوند - ۲. ولایت ائمه (ع) - دلیل اول: آیات

مصادف با: ۲۲ جمادی الاول ۱۴۴۴

دلیل دوم: روایات - طایفه اول: روایت دوم و سوم - طایفه دوم: روایت اول، دوم و سوم

جلسه: ۱۹

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض شد طوایفی از روایات بر ولایت ائمه معصومین (ع) دلالت می‌کند. طایفه اول روایاتی است که بر تفویض ولایت و نصب ائمه دلالت دارد؛ ما از هر طایفه دو سه روایت را از باب نمونه و تیمن و تبرک نقل می‌کنیم، و الا در هر یک از این طوایف روایات متعددی وجود دارد. یک روایت را جلسه گذشته نقل کردیم که صحیحه ثعلبه ابن میمون ابی اسحاق النحوی بود.

ادامه روایات طایفه اول

روایت دوم

روایت دوم، روایتی است که در کافی^۱ به صورت مرفوعه نقل شده: «أبی محمد القاسم بن العلاء رفعه عن عبدالعزیز بن مسلم»؛ روایت طولانی است. مرحوم شیخ صدوق هم این روایت را در اکمال الدین با دو سند نقل کرده، از دو طریق نقل کرده؛ یکی از محمد بن موسی بن متوکل به این طریق «قال حدثنا محمد بن یعقوب قال حدثنا ابو محمد القاسم بن العلاء قال حدثنی القاسم بن مسلم عن أخیه عبدالعزیز بن مسلم»؛ طریق دیگری هم نقل کرده، آن طریق هم تا قاسم بن مسلم عن أخیه یک تفاوت‌هایی دارد ولی آن هم منتهی شده به قاسم بن مسلم عن أخیه. روایت طولانی است؛ از اینجا شروع می‌کند که «كُنَّا مَعَ الرِّضَا (ع) بِمَرَوْ فَاجْتَمَعْنَا فِي الْجَامِعِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي بَدْءِ مَقْدَمِنَا»، ما در روز جمعه در آغاز ورودمان اجتماع کردیم؛ آن وقت آنجا صحبت از مسأله امامت و کثرت اختلاف مردم در مسأله امامت پیش آمده است. بعد راوی می‌گوید من خدمت علی بن موسی الرضا رسیدم و از این ماجرا به او خبر دادم که چنین مسأله‌ای است؛ در مسأله امامت اختلاف است و این گفتگوها در آنجا صورت گرفته است. «فَتَبَسَّمُ (ع) ثُمَّ قَالَ»، حضرت تبسمی کردند و این چنین فرمودند؛ آن وقت شروع می‌کند به بیان مطالبی (روایت طولانی است؛ من فقط مقداری از آن را که برای ما می‌تواند به عنوان شاهد قرار بگیرد عرض می‌کنم). فرمود: «يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ جَهْلَ الْقَوْمِ وَ خُدِعُوا عَنْ آرَائِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ (ص) حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ بَيْنَ فِيهِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ جَمِيعَ مَا يَخْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ كَمَا قَالَ عَزَّوَجَلَّ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ وَ هِيَ آخِرُ عُمْرِهِ (ص) «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» وَ أَمْرُ الْإِمَامَةِ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ وَ لَمْ يَمْنُصِ (ص) حَتَّى بَيَّنَّ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِمْ وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ وَ تَرَكَهُمْ عَلَى قَصْدِ سَبِيلِ الْحَقِّ»؛ امر امامت من تمام الدین و رسول خدا از دنیا نرفت مگر اینکه معالم دین مردم را برای آنها بیان کرد، راه را برای آنها نشان داد؛ «وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلِيًّا (ع) عَلَمًا وَ إِمَامًا»، علی به عنوان علم و امام برای آنها قرار داد؛ «وَ مَا تَرَكَ لَهُمْ شَيْئًا يَخْتَاجُ إِلَيْهِ

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۹۸.

الْأُمَّةُ إِلَّا بَيْنَهُ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يُكْمِلْ دِينَهُ فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ وَمَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ كَافِرٌ بِهِ هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ»؛ حضرت این را به صورت سؤال مطرح می‌کنند که آیا واقعاً اینها قدر امامت و جایگاهش را در میان امت می‌دانند تا آن وقت برای آنها جایز باشد که خودشان آن را اختیار کنند. «إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَ أَكْظَمُ شَأْنًا وَ أَعْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَ أَبْعَدُ عَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرَائِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ»؛ مسأله امامت بالاتر از این حرف‌هاست که آنها بخواهند با عقولشان آن را درک کنند و به آرائشان بخواهند به آن برسند یا به اختیار خودشان کسی را به عنوان امام منصوب کنند. بعد آن وقت در مورد امامت و پیشینه امامت که این جایگاهی است که خداوند تبارک و تعالی آن را به ابراهیم پیامبر(ع) اختصاص داد و بعد از آن به پیامبر اسلام(ص)؛ تازه در مورد حضرت ابراهیم هم که پرسید آیا به ذریه من هم می‌رسد یا نه، خداوند فرمود «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ». علی‌أیحال یک تاریخچه و پیشینه‌ای از مسأله امامت را نقل فرمودند و اهمیت آن را ...

در این روایت ضمن اینکه اهمیت مسأله امامت بیان شده و اكمال و اتمام دین با این رکن تحقق پیدا کرده، به نصب امیرالمؤمنین(ع) به عنوان امام و ولیّ تصریح شده است. این روایت در عداد روایات دیگری که به مسأله تفویض و نصب اشاره کرده، قرار می‌گیرد. البته اگر بخواهیم با دقت این روایات را تفکیک کنیم، روایات تفویض با روایات نصب می‌تواند از هم تفکیک شود. اینکه پیامبر(ص) ولایت و اختیارات خودش را به اینها تفویض کرد و یا اینکه اینها را به این مقام نصب کرد، اینها قرابت دارند و الا عرض کردم که اگر بخواهیم این روایات را با دقت‌های نه چندان ضرور مورد بررسی قرار دهیم، شاید به جای چهار طایفه که من اینجا ذکر کردم، ممکن است کسی بگوید هشت طایفه است. لسان اینها یک تفاوت‌هایی دارد؛ بالاخره یک عده لسان تفویض ولایت و نصب آنها به مقام ولایت دارد.

روایت سوم

صحيحه جابر عن ابي جعفر(ع): «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» قَالَ الْمُسْلِمُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَسْتَ إِمَامَ النَّاسِ كُلِّهِمْ أَجْمَعِينَ قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ لَكِنْ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أئِمَّةٌ عَلَى النَّاسِ مِنَ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَقُومُونَ فِي النَّاسِ فَيَكْذِبُونَ وَ يَظْلِمُهُمْ أئِمَّةُ الْكُفْرِ وَ الضَّلَالِ وَ أَشْيَاعُهُمْ فَمَنْ وَالَاهُمْ وَ اتَّبَعَهُمْ وَ صَدَّقَهُمْ فَهُوَ مِنِّي وَ مَعِيَ وَ سَيَلْقَانِي آلَا وَ مَنْ ظَلَمَهُمْ وَ كَذَّبَهُمْ فَلَيْسَ مِنِّي وَ لَا مَعِيَ وَ أَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ». رسول خدا(ص) تصریح می‌فرماید «سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أئِمَّةٌ عَلَى النَّاسِ مِنَ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَقُومُونَ فِي النَّاسِ...»؛ این هم در حقیقت به مسأله امامت و ولایت ائمه به وضوح اشاره دارد.

طایفه دوم

طایفه دوم روایاتی است که دلالت بر این می‌کند که ولایت اهل بیت(ع) جزئی از دین، رکن دین و یا به تعبیر دیگر عمل بدون آنها نافع نیست. اینکه ولایت اینها جزئی از دین و جزئی از عمل مسلمانان معرفی شود به نحوی که بدون آنها عمل به آنها سودی ندارد؛ این مسلماً می‌تواند اثبات ولایت کند.

روایت اول

این روایت در کافی نقل شده: «دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ(ع) وَ مَعَهُ صَحِيفَةٌ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ(ع): هَذِهِ صَحِيفَةٌ مُخَاصِمٍ يَسْأَلُ

عَنْ الدِّينِ الَّذِي يُقْبَلُ فِيهِ الْعَمَلُ؛» این یک نامه و نوشته‌ای است که در آن سؤال کرده از دینی که در آن عمل مورد قبول واقع می‌شود. «فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ، هَذَا الَّذِي أُرِيدُ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع): شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَتَقَرَّبَ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، وَالْوَلَايَةَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَالْبِرَاءَةَ مِنْ عَدُوِّنَا، وَالتَّسْلِيمَ لِأَمْرِنَا، وَالْوَرَعَ، وَالتَّوَاضُّعَ، وَانْتِظَارُ قَائِمِنَا؛ فَإِنَّ لَنَا دَوْلَةً إِذَا شَاءَ اللَّهُ جَاءَ بِهَا»^۱ براساس این روایت، آن دینی که عمل در آن مورد قبول واقع می‌شود، متشکل از این ارکان است؛ یعنی دینی که مقبول عندالله است و اعمال انسان در آن مورد پذیرش قرار می‌گیرد؛ شهادت به وحدانیت خدا، شهادت به رسالت پیامبر و قرآن و اقرار به ما جاء من عندالله است و در کنار آنها ولایت اهل بیت (ع) و برائت از دشمنان ما، و تسلیم لأمرنا. خود همین ولایت نسبت به ما، یعنی پذیرش سرپرستی ما؛ برائت از دشمنان ما و تسلیم بودن امر ما. این را فقط نمی‌شود حمل بر محبت کرد؛ شما ولایت را در اینجا فرضاً بگویید به معنای محبت، اما تسلیم لامرنا ... این یعنی سرپرستی و زعامت و امامت آنها نسبت به امت.

سؤال:

استاد: ولایت یعنی سرپرستی؛ اولی بالتصرف من المؤمنین ... اینها را از اول توضیح دادیم؛ گفتیم اینها از قاعده یا اصل عدم ولایة احد علی الغیر یا علی غیرهم، مستثنی نیست؛ اصلاً خارج نیست؛ یعنی با ادله می‌خواهیم اثبات کنیم اینها از شمول آن قاعده تخصصاً بیرون هستند، نه اینکه استثناء و تخصیص خورده‌اند. اصلاً این قاعده ناظر به آنها نیست؛ یعنی ناظر به انبیاء و پیامبر نیست، ناظر به معصومین هم نیست.

سؤال:

استاد: ولایت معصومین، شامل حضرت زهرا(س) هم می‌شود. مصداق اهل البیت معلوم است.

روایت دوم

این روایت هم در کافی نقل شده که سند آن هم صحیح است؛ البته ما معتقد هستیم همه روایات کافی صحیح است؛ همه روایات کتب اربعه معتبر و قابل اخذ است.

سؤال:

استاد: آنها یا باید تأویل شود یا توجیه این دو بحث است؛ یک وقت ما بحث دلالتی داریم که دلالت‌های اینها بعضاً با هم متعارض است، آنجا راه‌هایی که وجود دارد اما یک وقت بحث اعتبار سندی این روایت‌هاست. این روایات از نظر سندی قابل اخذ هستند؛ نه اینکه من تنها بگویم؛ از بزرگان مثل مرحوم آقا رضا همدانی این عقیده را دارد. مرحوم آقای نائینی در مورد کافی تصریح می‌کند که «الکافی کاف لنا»، ... حاج آقا مصطفی خمینی هم چنین عقیده‌ای دارد و خیلی محکم از این عقیده دفاع می‌کند. ما در کتاب مسائل بنیادین علم رجال، مفصل این بحث را مطرح کردیم و شبهات و اشکالات را پاسخ دادیم، علیکم بالمراجعة.

روایت این است: «عَنْ عِيسَى بْنِ السَّرِيِّ أَبِي الْيَسَعِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَخْبِرْنِي بِدَعَائِمِ الْإِسْلَامِ الَّتِي لَا يَسَعُ أَحَدًا التَّقْصِيرُ عَنْ مَعْرِفَةِ شَيْءٍ مِنْهَا الَّذِي مَنْ قَصَرَ عَنْ مَعْرِفَةِ شَيْءٍ مِنْهَا فَسَدَّ دِينُهُ وَ لَمْ يَقْبَلِ [اللَّهُ] مِنْهُ عَمَلَهُ وَ مَنْ عَرَفَهَا وَ عَمِلَ بِهَا صَلَحَ لَهُ

دِينُهُ وَقَبِلَ مِنْهُ عَمَلَهُ وَلَمْ يَضِقْ بِهِ مِمَّا هُوَ فِيهِ لِجَهْلِ شَيْءٍ مِنَ الْأُمُورِ جَهْلُهُ»؛ یک سؤال چند قبضه و محکم، در این سؤال خیلی تأکید و خیلی روشن و شفاف و صریح درخواست را بیان کرده که به امام صادق (ع) عرض می‌کند دعائم اسلام به گونه‌ای که هیچ کسی نتواند تقصیر در معرفت نسبت به آن را بهانه کند؛ یعنی هیچ توجیهی برای تقصیر در معرفت نسبت به آن نداشته باشد. آن چیزی که اگر در معرفت آن کوتاهی کند، دینش فاسد می‌شود و خدا عملش را قبول نمی‌کند و کسی که آن را بشناسد و به آن عمل کند، دینش دین شایسته و عملی است که می‌تواند مورد قبول قرار گیرد. «فَقَالَ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالْإِيمَانُ بِأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَالْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَحَقُّ فِي الْأَمْوَالِ الزَّكَاةَ وَالْوَلَايَةَ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهَا وَوَلَايَةَ آلِ مُحَمَّدٍ (ص)». شروعش با این بیان و با این سؤال است، و حضرت در اینجا از جمله اموری که مورد تأکید قرار داده و کوتاهی نسبت به آن را پذیرفتنی نمی‌داند، ولایت اهل بیت است. اینکه این به عنوان جزئی از دین و مهم‌ترین رکن از ارکان دین و چیزی که با آن عمل مورد قبول قرار می‌گیرد معرفی شده، ولایت اهل بیت (ع) است. روایت خیلی طولانی است و سؤال و جواب دارد؛ تا می‌رسد به اینجا که سؤالی را مطرح می‌کند و حضرت استناد می‌کند به آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، و بعد استناد می‌کند به سخن رسول خدا که فرمود: «مَنْ مَاتَ وَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَ كَانَ عَلِيًّا (ع) وَ قَالَ الْآخَرُونَ كَانَ مُعَاوِيَةَ ثُمَّ كَانَ الْحَسَنَ (ع) ثُمَّ كَانَ الْحُسَيْنَ (ع) وَ قَالَ الْآخَرُونَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَ حُسَيْنَ بْنِ عَلِيٍّ وَ لَا سَوَاءَ وَ لَا سَوَاءَ»؛ بعد بقیه ائمه را نام می‌برد تا می‌رسد به اینجا «وَ هَكَذَا يَكُونُ الْأَمْرُ وَ الْأَرْضُ لَا تَكُونُ إِلَّا بِإِمَامٍ وَ مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». روایت طولانی است ولی به وضوح و به روشنی این مطلب را بیان کرده است.

روایت سوم

معتبره اسماعیل بن جابر که در کتاب کافی وارد شده است: «عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع) أَعْرِضْ عَلَيْكَ دِينِي الَّذِي أَدِينُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ قَالَ فَقَالَ هَاتِ قَالَ فَقُلْتُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ أَنَّ عَلِيًّا (ع) كَانَ إِمَامًا فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ ثُمَّ كَانَ بَعْدَهُ الْحُسَيْنُ إِمَامًا فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ ثُمَّ كَانَ بَعْدَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ إِمَامًا فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ حَتَّى أَنْتَهَى الْأَمْرُ إِلَيْهِ (امام باقر ع) ثُمَّ قُلْتُ أَنْتَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ قَالَ فَقَالَ هَذَا دِينُ اللَّهِ وَ دِينُ مَلَائِكَتِهِ»؛ اصلاً این جزئی از دین است، یعنی ولایت معصومین (ع) بدون تردید جزئی از دین است و عقیده صحیح است و غیر از این مورد قبول نیست و باطل است.

سؤال:

استاد: اینکه بنی‌الاسلام علی‌خمس و مانودی بشی اینکه محوریت دارد و همه چیز بر مدار این می‌چرخد، اینها درست؛ ما الان فعلاً در مقام مقایسه و اینکه در میان ارکان دین کدام محور است نیستیم. البته از یک نگاه به توحید هم جز از طریق ولایت نمی‌شود رسید ... البته روایاتی با این مضمون داریم که اصلاً خود ائمه می‌گویند خداوند جز به ما شناخته نمی‌شود فکر کنم در این روایات هم داشتیم که اصلاً خداوند تبارک و تعالی جز به ما شناخته نمی‌شود، جز به ما عبادت نمی‌شود؛

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۹.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۸۸.

مضمون برخی زیارات سر جای خودش، به ولایت تکوینی آنها هم اشاره دارد، آن جای خودش. مسائل را با هم مخلوط نکنید؛ ولایتی که می‌گوییم به معنای سرپرستی، همان امامت است؛ چیزی جدای از آن نیست. شما که می‌گویید ولایت را چرا به معنای امامت می‌گیرید، شما چطور معنا می‌کنید؟ عرض من این است که شما چرا این را می‌فرمایید.... مدعای ما این است؛ ما عرض کردیم قاعده یا اصل عدم ولایت احد علی احد به چه معناست. گفتیم برخی ولایات اساساً از این قاعده تخصصاً خارج هستند؛ برای اینکه آن گروه‌هایی که تخصصاً خارج هستند و اثبات کنیم و بگوییم چه کسانی هستند، اول گفتیم انبیاء و نبی پیامبر اسلام(ص)؛ دوم، ائمه و معصومین(ع). ما مدعیان این است، آن وقت شما می‌فرمایید چرا به اینها اختصاص می‌دهید؟ در همین مسأله از چند منظر می‌شود بحث کرد: ۱. اینکه آیا اساساً معصومین ولایت تشریحی دارند یا نه؛ صرف نظر از مقدار و محدوده‌اش. ۲. اینکه اینها ولایت دارند، نسبت این ولایت با سایر امور دین چگونه است؟ جایگاه این کجاست؟ ۳. آیا این ولایت برای غیر معصومین هم ثابت است یا نه؟ ۴. محدوده این ولایت کجاست؟ اینها همه بحث‌هایی است که در این رابطه قابل پیگیری است. ما فعلاً در موضع اول اصل ولایت تشریحی معصومین را می‌خواهیم ثابت کنیم. نه فعلاً در صدد بیان آن جایگاه هستیم و نه بالاضافه‌الی سائر الامور می‌خواهیم این را بسنجیم، نه در مقام این هستیم که بررسی کنیم تسری دارد به غیر معصومین مثلاً در عصر غیبت یا نه؛ این بحث سوم ماست. ما بعد از این می‌رویم سراغ ولایت حاکم الشرعی یا ولایت الفقیه در این روایت‌ها معمولاً مسأله اطاعت و تسلیم مطرح شده؛ خود این دارد ولایت را تفسیر می‌کند که اصلاً ولایت یعنی چه؛ یعنی این فراتر از محبت قلبی است. اگر بحث تسلیم و اطاعت را مطرح می‌کنیم، نه از باب اینکه این فعل مکلف است و واجب است این کار را بکنیم. ما اصلاً می‌خواهیم بگوییم این ولایت به معنای وجوب اطاعت، به معنای تسلیم بودن و پذیرش سرپرستی و اینکه بر ما ولایت دارند، دلیلش چیست؟ چرا می‌گوییم این از شمول عدم ولایت احد علی احد خارج است؟ یکی به دلیل همین روایات. بعد اینکه می‌فرمایید جزئی از دین، باز هم من می‌گویم چون هر جا سؤال کردند آن دین اصلی چیست که همه چیز با آن قبول می‌شود، می‌گوید شهادة أن لا اله الا الله، أن محمد رسول الله، اعتقاد قلبی به توحید و نبوت و امامت، این دینی است که مقبول ائمه است. شما اعتقاد به معاد را می‌گویید جزئی از دین است، ولی رکن است، هم اطلاق جزء بر آن می‌شود و هم اطلاق رکن.

تا اینجا دو طایفه را گفتیم؛ دو طایفه دیگر باقی مانده است.

«والحمد لله رب العالمین»